



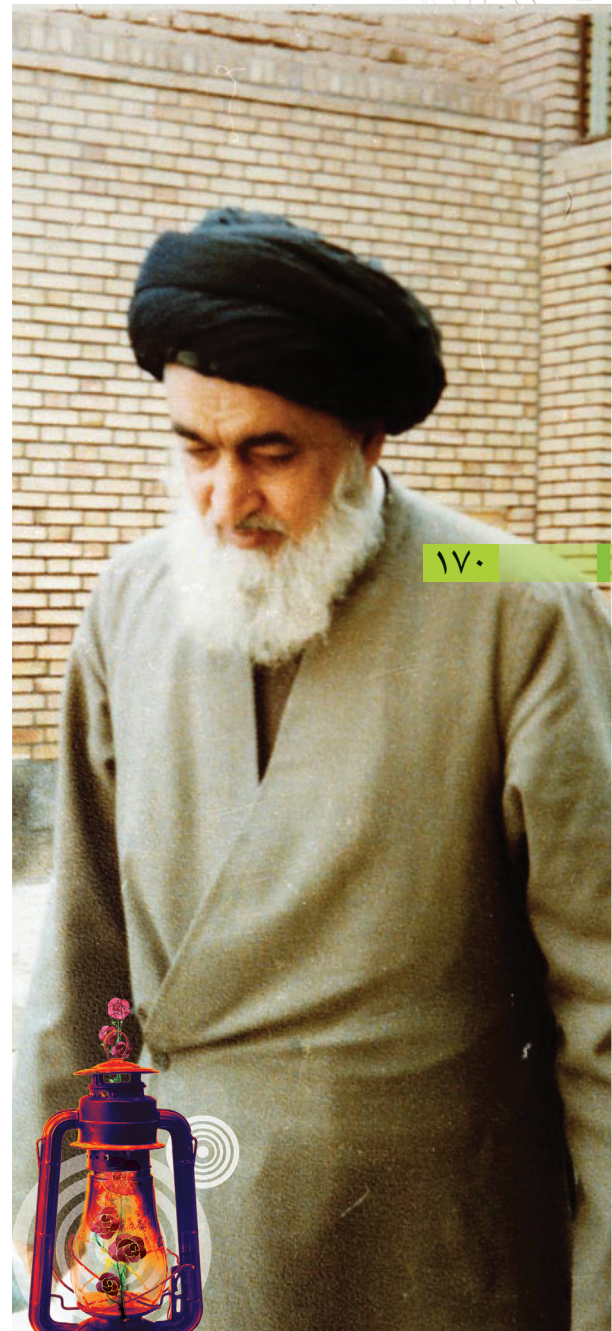
شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی

امام حسین (ع) در رؤیا:

فرزندم! تو شهید می‌شوی

پول کتاب‌های آیت‌الله مدنی بوده است. پس از کوچ کردن امام خمینی از ترکیه به عراق و اقامت در نجف، آیت‌الله مدنی از جمله کسانی بود که به سبب عشق و ارادت روزافزون به امام در سخت‌ترین روزها در کنار ایشان بود. وی به واسطه فعالیت‌های انقلابی در ایران، در سال‌های ۵۱-۵۰ از جانب ساواک تحت مراقبت قرار گرفت و به جرم اختلال در امنیت منطقه تبعید شد؛ مدتی در نورآباد ممسنی (۲۲ ماه)، زمانی در گنبد کاووس (یازده ماه) و سرانجام به بنادر گرم جنوب و کردستان. بهمن سال ۱۳۵۷ همزمان با فجر انقلاب اسلامی آیت‌الله مدنی در کنار شهید آیت‌الله بهشتی و صدها مبارز دیگر در صف مقدم مبارزه با ایادی استکبار و عناصر سرسپرده آنان قرار گرفت و تا صبح پیروزی حق بر باطل در پی استقرار حکومت اسلامی تلاشگری خستگی‌ناپذیر بود. آیت‌الله مدنی در اولین انتخابات مجلس خبرگان از طرف مردم همدان به نمایندگی در این مجلس انتخاب گردید و سپس در کوران مشکلات و آشفتگی اوضاع همدان به دستور امام خمینی راهی این شهر شد. وی همچنانکه در انقلاب اول (سرنگونی حکومت پهلوی) و دوم (تسخیر لانه جاسوسی) تلاشگر خستگی‌ناپذیر صحنه‌ها بود، در خنثی‌ساختن توطئه لیبرال‌ها و ملی‌گراها همچون بنی

یکی از روزهای سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۳۲۳ ق) در خانه باصفای آقا میرعلی از سادات محترم آذرشهر کودکی پا به عرصه زندگی گذاشت که بعدها خدمات گرانقدری به اسلام و مسلمین کرد. عشق و ارادت پدرش به امیرمؤمنان علی(ع) او را بر آن داشت تا برای فرزندش یکی از القاب آن حضرت یعنی «اسدالله» را نام بگذارد. اسدالله در چهارسالگی مادر خود را از دست داد. علاقه وافر به کسب علوم دینی او را راهی قم کرد. وی در مدتی که در این شهر ساکن بود پای درس آیت‌الله حجت کوه‌کمری و آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری و چهار سال در محضر امام خمینی حضور یافت و از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق ایشان بهره فراوان برد و همین درس موجب شد امام را در مقام عمل بالاتر و برتر از مرز علم بیابد و عشقش به ایشان فزونی یابد. آیت‌الله مدنی در چهل سالگی به زیارت خانه خدا مشرف و پس از پایان مراسم حج، برای کسب علم راهی نجف شد. وی چندین سال در حوزه علمیه نجف به تدریس اشتغال داشت. آیت‌الله مدنی هنگامی که از حوزه نجف به زادگاهش بازگشت و مدتی در آن جا ماندگار شد، بر شدت مبارزات خود با فرقه‌های انحرافی افزود. وی در کنار نواب صفوی در مقابل افکار پوچ کسروی مقاومت کرد و هنگامی که شهید نواب مصمم به مبارزه شد، او را در تهیه اسلحه یاری کرد. در حوزه نجف در بین دوستان معروف بود اسلحه‌ای که نواب صفوی تهیه کرده با



صدر نیز نقش برجسته‌ای داشت. آیت‌الله مدنی به طور رسمی پس از شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی از جانب امام خمینی به امامت جمعه شهر تبریز منصوب شد و از طرف ایشان برای رسیدگی به سایر امور شهرها مأموریت یافت. در آن زمان همه ماجراسازی‌های ضدانقلابی استکبار در آذربایجان به غائله «حزب خلق مسلمان» منتهی شده و عده‌ای در مقابل انقلاب موضع گیری و در مسیر اهداف استکبار و فرامین دیکته شده سازمان جاسوسی سیا به منظور در هم کوبیدن انقلاب اسلامی حرکت می‌کردند. آن‌ها تبریز و شهرهای اطراف آن را ناامن ساخته، بسیاری از مراکز انتظامی و امنیتی را در اختیار خود در آوردند و در دانشگاه با نادیده گرفتن رای ۹۸۲ در صدی مردم به حکومت اسلامی، علیه اساس حکومت (ولایت فقیه) جوسازی می‌کردند. آن روز این امر روشن‌ترین دلیل بر حضور دست‌های استکبار در حادثه‌سازی‌های حزب خلق مسلمان تلقی گردید و همه آشکارا دیدند که استکبار و گروهک‌های مخالف با به میان آمدن واژه مقدس «ولایت فقیه» و پافشاری امام و یارانش برای تصویب این حق به‌ناحق گرفته شده تشیع در طول تاریخ، چگونه اولین صف آرای خود را در مقابل انقلاب انجام دادند.

آیت‌الله مدنی در چنین روزهای سخت، پیشاپیش فرزندان انقلاب تلاش خود را برای درهم کوبیدن نقشه‌های شیطانی به کار می‌برد. او در این راه دردها و رنج‌های بی‌شماری را به جان خرید. عناصر خلق مسلمان روزی به خانه‌اش ریختند، روزی محراب عبادتش را به آتش کشیدند و روز دیگر قصد جان او را کردند و آب دهان به صورتش انداختند! جمعه ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ روز دیگر و تبریز شهری دیگر بود. پس از این‌که آیت‌الله مدنی نماز جمعه را به پایان رساند، منافقی از نسل خوارج به سویش هجوم برد؛ صدای انفجاری مهیب محراب عبادت را غرق در خون کرد و او در سجاده خونین غلتیده، محاسن سفیدش به خون خضاب شد. در پی شهادت ایشان امام خمینی فرمودند: «سید بزرگوار و عالم عادل عالی‌قدر و معلم اخلاق و معنویات حجت‌الاسلام و المسلمین شهید عظیم‌الشان مرحوم حاج سید اسدالله مدنی - رضوان الله علیه - همچون جد بزرگوارش در محراب عبادت به دست منافقی به شهادت رسید. اگر با به شهادت رسیدن مولای متقیان، اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزیزش شهید مدنی هم آرزوی منافقان را برآورده خواهد کرد.» آیت‌الله مدنی در همه حال چشم به درگاه فیض الهی داشت و همواره در

قنوت نمازهایش با سوز و گداز با خدا به نجوا می‌ایستاد و از او شهادت در راه اسلام و انقلاب را طلب می‌نمود. از آنجایی‌که در عالم رؤیا جام شهادت از مولایش حسین (ع) گرفته بود، بی‌صبرانه در انتظار آن روز بود. خود می‌گفت: «من در دو موضع نسبت به خودم شک کردم. یکی این که به من می‌گویند «سید اسدالله!» آیا واقعاً من از اولاد پیامبر هستم؟ و دیگر این که آیا من لیاقت آن را دارم که در راه خدا شهید بشوم یا نه؟ روزی به حرم امام حسین (ع) رفتم و در آن جا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد. پس از مدتی یک شب امام حسین (ع) را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی به سرم کشید و این جمله را فرمود: «یا بُنَّیَّ اَنْتَ مَقْتُولٌ» یعنی ای فرزندم! کشته می‌شوی، که جواب دو سؤال من در آن بود، امام فرمود: «فرزندم!» یعنی من سید هستم، و دیگر «به من بشارت داد که من شهید می‌شوم»

منابع:

۱. علی ربانی، شهدای روحانیت در یک صد سال اخیر
۲. سعید عباس‌زاده، شهید مدنی جلوه اخلاص
۳. ماهنامه شاهد یاران، ویژه نامه شهید آیت‌الله مدنی
۴. رضا بسطامی، زندگی و مبارزات شهید سید اسدالله مدنی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

